

# آینده نظم جهانی لیبرال بین‌الملل گرایی پس از آمریکا

نویسنده: جی. جان آیکنبری\*

مترجم: داوود پورنظر\*\*

## چکیده

۱۴۱

دیگر جای هیچ شکی نیست که ثروت و قدرت از شمال و غرب در حال حرکت به سمت شرق و جنوب است. نظم حاکم قدیم به رهبری ایالات متحده و اروپا، جای خود را به نظمی می‌دهد که در آن به‌طور فزاینده به سوی همراهی با کشورهای در حال ظهور غیرغربی پیش می‌رود. اما اگر چرخ بزرگ قدرت بچرخد، نظم سیاسی جهانی که متعاقب آن ظاهر می‌شود، از چه نوع ویژگی‌هایی برخوردار خواهد بود. برخی از ناظران آگاه معتقدند که جهان (آینده) نه تنها کمتر آمریکایی خواهد بود، بلکه از رنگ و بوی لیبرال آن نیز کاسته خواهد شد. آنها بر این باورند که نه تنها برتری ایالات متحده در حال کم‌رنگ شدن است، بلکه نظم بین‌المللی شفاف و قانون محور آن، که این کشور از دهه ۱۹۴۰ پرچمدار آن بوده است، در حال اضمحلال می‌باشد. از این منظر کشورهای که به تازگی به ابزار قدرت دست یافته‌اند، شروع به گسترش ایده‌ها و برنامه‌های خود برای نظم جهانی می‌کنند. ایالات متحده تضعیف شده، قادر به دفاع از سیستم قدیم نخواهد بود. شاخصه‌های بین‌الملل گرایی لیبرال – مانند شفافیت و حفظ روابط قانون محور که در نهادهایی همچون سازمان ملل و نهادهایی مانند چندجانبه‌گرایی متجلی است – جای خود را به یک سیستم رقابتی تر و پراکنده‌ای از بلوک‌ها، حوزه‌های نفوذ، شبکه‌های مرکانتیلیستی و رقابت‌های منطقه‌ای می‌دهد.

واژگان کلیدی: ایالات متحده آمریکا، نظم جهانی، بین‌الملل گرایی لیبرال

\* استاد مطالعات بین‌الملل در دانشگاه پرینستون

Source: *Foreign Affairs*, Oct/December 2011.

\*\* محقق مسایل خاورمیانه و روابط بین‌الملل

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی - اسرائیل‌شناسی، سال دوازدهم و سیزدهم، شماره چهارم و اول، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، ص ۱۵۵ - ۱۴۱.

حقیقت این است که امروزه کشورهای در حال ظهور، بیشتر از کشورهای در حال توسعه غیرغربی- بر این نکته اذعان دارند که نظم بین‌الملل لیبرال قدیم در غرب طراحی و ایجاد شده است. برزیل، چین، هند و سایر کشورهای نوظهور از تجربیات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی متفاوتی برخوردارند و جهان را از روزنه گذشته‌های ضدامپریالیستی و ضداستعماری می‌نگرند. کشورهای نوظهور اقتصادی با وجود گلاویز شدن با مشکلات عمده توسعه، به دغدغه‌های جوامع سرمایه‌داری توسعه‌یافته اهمیت نمی‌دهند. رکود اخیر در اقتصاد جهانی، این گفته را در مورد روند رو به تزاید بین‌الملل‌گرایی لیبرال تایید کرده است. بحران ابتدا در ایالات متحده شروع شده، مدل آمریکایی سرمایه‌داری لیبرال را به شدت تحت تاثیر قرار داده و تردیدهایی تازه‌ای درباره قابلیت عملکرد آمریکا به‌عنوان رهبر اقتصادی جهان برانگیخته است.

با توجه به دلایل فوق‌الذکر، اغلب ناظران به این نتیجه رسیده‌اند که سیاست جهانی نه‌تنها تغییر در حاکمیت، بلکه تحول در ایده‌ها و اصولی را تجربه می‌کند که شالوده نظم جهانی را شکل می‌دهد. برای مثال جیدون راشمن روزنامه‌نگار، معتقد است که بخشی از آرمان‌های بین‌الملل‌گرایی لیبرال؛ مانند تعهد به دموکراسی‌سازی یا توسعه دموکراسی، اعتماد به بازار آزاد و در دسترس بودن قدرت نظامی ایالات متحده، مورد تردید قرار گرفته است. با توجه به این رویکرد جهانی، آینده نظم بین‌المللی به کلی بر محور چین شکل خواهد گرفت؛ کشوری که از قدرت و ثروت روزافزونی برخوردار است. تحت فشار قرار دادن سیاست جهانی در یک مسیر غیرلیبرال استفاده می‌کند. یادآوری این نکته ضروری است که چین و سایر کشورهای غیرغربی بهتر از هم‌تایان غربی‌شان از پس بحران مالی اخیر برآمده‌اند. تحلیل‌گرانی که با بدبینی به این مساله نگاه می‌کنند، معتقدند یک بدیل سرمایه‌داری سلطه‌جو نسبت به آرمان‌های نئولیبرال غربی از قبل شکل گرفته است. یکی از دانشمندان به‌نام استفان هالپر معتقد است، کشورهایی که بازار گسترده‌ای در اختیار دارند علاقه‌مند به ترکیب اقتصادهای بازار با سیاست‌های سنتی خودکفا یا نیمه‌خودکفا در یک فرآیند هستند، که این امر واژدگی فکری و تئوریک مدل اقتصاد غرب را نشان می‌دهد.

اما این گفته، یک واقعیت بسیار عمیقی را نادیده می‌گیرد؛ اینکه به‌رغم تغییر موقعیت ایالات متحده در سیستم جهانی، نظم بین‌المللی لیبرال هنوز زنده و پاینده است. امروزه رقابت بر سر نظم بین‌المللی در ارتباط با اصول بنیادی نیست. چین و سایر قدرت‌های بزرگ نوظهور در پی رقابت با قواعد و اصول بنیادی نظم بین‌المللی لیبرال نمی‌باشند، بلکه آنها درصدد کسب قدرت بیشتر و رهبری در درون نظم بین‌المللی هستند. در واقع، تحول قدرت در جهان امروز شکست نظم لیبرال را نشان نمی‌دهد، بلکه عمق برتری آن را به نمایش می‌گذارد. چین، برزیل و هند توانستند با عملکرد مناسب در داخل نظم بین‌المللی کنونی به کشورهای موفق و توانمندی تبدیل شوند. موفقیت آنها مستلزم بهره‌گیری از قواعد، رویه‌ها و نهادهایی مانند سازمان تجارت جهانی و سازمان جدیدالتاسیس G20 بود. موفقیت اقتصادی آنها و نفوذ رو به فزونشان به انسجام بین‌الملل‌گرایی لیبرال سیاست جهانی بستگی داشت و در ضمن آنها منافع گسترده‌ای در حفظ سیستم کنونی (سیستم بین‌الملل‌گرایی لیبرال) داشتند.

با وجود این، هنوز بدیل‌هایی برای نظم قانون محور و شفاف شکل نگرفته است. گرچه در دهه گذشته ناآرامی‌های قابل توجهی در سیستم جهانی به‌وجود آمد؛ از جمله، ظهور قدرت‌های جدید، درگیری‌های لفظی تند میان متحدان غربی درباره جاه‌طلبی‌های یک‌جانبه‌گرایانه ایالات متحده، بحران مالی جهانی و رکود، اما نظم بین‌الملل لیبرال بدون رقیب باقی ماند. در مقابل، افزایش وابستگی به قدرت‌های غربی و رشد وابستگی متقابل اقتصادی-امنیتی طرفداران جدیدی را برای نظم بین‌المللی لیبرال به‌وجود آورده است. برای اطمینان باید گفت چون ثروت و قدرت به‌طور کامل در ایالات متحده پراکنده نشده است، این کشور ناتوان از شکل دادن به سیاست جهانی است، اما پایه‌های اساسی نظم بین‌المللی لیبرال باقی مانده و شکوفا خواهد شد. در واقع، زمان حاضر بهترین فرصت برای ایالات متحده و شرکای دموکراتیک‌اش است که نظم لیبرال را برای یک دوره جدید بازایی کنند تا مطمئن شوند این نظم مزایای رفاه و امنیتی را که وعده آنها را از اواسط قرن بیستم داده بودند، مهیا می‌کند.

## برتری لیبرال

چین و سایر قدرت‌های در حال ظهور، صرفاً با یک نظم تحت رهبری آمریکا یا یک سیستم غربی مواجه نیستند. آنها با یک نظم بین‌المللی فراگیرتری رو در رو هستند که محصول چندین سده منازعه و ابتکار است. این نظم بین‌المللی، بسیار توسعه‌یافته، گسترده، منسجم و نهادینه شده است و ریشه بسیار عمیقی در جوامع و اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری و در حال توسعه دارد. در بیش از ۵۰ سال اخیر، این نظم به‌طور نامانوسی قادر به هم‌گرایی قدرت‌های در حال ظهور و سازگاری تنوعات فرهنگی و سیاسی شده است. نظم بین‌المللی کنونی، ثمره دو پروژه نظم‌سازی است که از چند قرن پیش شروع شد. پروژه اول، ایجاد و توسعه سیستم دولت مدرن است که به دوران صلح وستفاليا در سال ۱۶۴۸ برمی‌گردد. از آن زمان تاکنون، این پروژه، قواعد و اصول مربوط به حاکمیت دولت و معیارها یا هنجارهای رفتار ابرقدرت‌ها را اشاعه داده است. پروژه دیگر، طرح نظم لیبرال است که در طول دو سده گذشته توسط ایالات متحده و بریتانیای کبیر رهبری شده و در قرن بیستم با ورود کشورهای لیبرال دموکراتیک، یاری شده است. این دو پروژه تاکنون به‌موازات هم پیش رفته‌اند. پروژه وستفالیایی بر حل واقع‌گرایانه مشکلات ایجاد ثبات و روابط بین‌دولتی همکاری‌جویانه در شرایط عدم فائده قدرت مرکزی استوار است و پروژه نظم‌سازی لیبرال تنها زمانی امکان‌پذیر بوده است که روابط میان ابرقدرت‌ها از ثبات لازم برخوردار باشد. چالش‌های هابزی یعنی بی‌نظمی و ناامنی‌های ناشی از قدرت به‌منظور گرفتن امتیاز از فرصت‌های لاک حل می‌شود؛ به‌عبارت دقیق‌تر ایجاد روابط مبتنی بر قانون و شفافیت.

در متن پروژه وستفالیایی، مفهوم حاکمیت دولت و روابط ابرقدرت‌ها نهفته است. اصول اساسی سیستم وستفالیایی - حاکمیت، تمامیت ارضی و عدم مداخله - اجماع جدیدی را به‌تصویر کشیده است که در آن دولت‌ها به‌عنوان واحدهای سیاسی محق به ایجاد قانون مشروع هستند. سیستم وستفالیایی در اروپای غربی به‌وجود آمد و به خارج از آنجا توسعه یافت تا کل جهان را تحت پوشش قرار دهد. هنجارها و اصول جدید آن مانند حق تعیین سرنوشت و شناسایی متقابل میان دولت‌های مستقل در سرتاسر جهان توسعه پیدا کرده است و از برتری دولت‌ها و حاکمیت آن حمایت بیشتری می‌کند. با توجه به اصول حاکمیت و حق تعیین سرنوشت، جنبش‌های سیاسی برای استعمارزدایی

و استقلال، در جهان در حال توسعه غیرغربی به جریان افتاد و در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم به ثمر نشست. معیارهای وستفالیایی به‌رغم اینکه نقض شدند و یا در برخی موارد مورد اهمال واقع شده‌اند، مهم‌ترین و مقبول‌ترین بخش نظم بین‌الملل را تشکیل داده‌اند.

سلسله توافق‌های پس از جنگ؛ از جمله قراردادهای وین ۱۸۱۵، ورسای ۱۹۱۹، یالتا و پوتسدام ۱۹۴۵، ایالات متحده، شوروی، و مذاکرات اروپایی که منجر به پایان جنگ سرد شد و اتحاد دوباره آلمان در اوایل دهه ۱۹۹۰، این امکان را برای قدرت‌های بزرگ به‌وجود آورد تا در اصول و روش روابط خود تجدیدنظر نمایند. ابرقدرت‌ها در مسیر جنگ آموختند که چگونه در یک نظام چندقطبی توازن قوا عمل کنند. با گذشت زمان، این نظم سیستم غیرمتمرکزی را به‌جا گذاشت که در آن کشورهای تاثیرگذار با یکدیگر رقابت کرده و توازنی علیه همدیگر به‌وجود آوردند. اما این نظم نیز به نوبه خود توسعه یافت. کنگره وین در سال ۱۸۱۵ در شرایطی که فرانسه پس از ناپلئون به کلوپ ابرقدرتی بازگشت و سیستم کنگره برای مدیریت جنگ‌ها مانند شورای امنیت سازمان ملل امروزی، محلی را برای رایزنی‌های ابرقدرت‌ها فراهم نمود، تاسیس شد. نماد این اقدامات، ایجاد قواعد و سازوکارهایی هستند که میانه‌روی و تساهل را تقویت می‌کنند. پروژه ایجاد یک نظم لیبرال برای این سیستم در حال تکامل به روابط وستفالیایی وابسته بود. در قرن ۱۹، بین‌الملل‌گرایی لیبرال در بریتانیا که پرچمدار تجارت آزاد و آزادی دریاهای بود، نمایان شد، اما محدود بود و ترکیبی از امپریالیسم و استعمارگری را شامل می‌شد. در قرن بیستم، ایالات متحده باعث توسعه نظم لیبرال در چندین مرحله شد. پس از جنگ جهانی اول، رئیس‌جمهور وودرو ویلسون و سایر لیبرالیست‌ها بر یک نظم بین‌المللی منسجم حول یک نظام امنیتی دسته‌جمعی مانند جامعه ملل تاکید داشتند که در آن کشورها به‌منظور حمایت از یک سیستم صلح ارضی همکاری نمایند. تجارت آزاد، خودمختاری ملی و باور به تغییر تدریجی جهان، جهان‌بینی ویلسون را تقویت کرد؛ چشم‌انداز یک جهانی از دولت-ملت‌ها که در آن تجارت و تعامل در یک سیستم چندجانبه‌ای از قوانین صورت می‌گیرد. اما در دوره سیستم‌های اقتصادی بسته و بلوک‌های امپریالیستی بین دو جنگ، این تجربه در مورد نظم لیبرال یا نظم مبتنی بر اصول لیبرال با ناکامی روبه‌رو شد.

پس از جنگ جهانی دوم، دولت رییس‌جمهور فرانکلین روزولت سعی در ایجاد دوباره نظم لیبرال نمود؛ اعتقاد به یک سیستم تجارت آزاد و یک سازمان جهانی همچون سازمان ملل که در آن ابرقدرت‌ها بتوانند برای حفظ صلح به همکاری با یکدیگر بپردازند. با بهره‌گیری از درس‌های شکست ویلسون و نیز با لحاظ کردن ایده‌های اصلاحات جدید، معماران آمریکایی نظم پس از جنگ نیز، آرمان‌های بسیار جاه‌طلبانه‌ای درباره همکاری اقتصادی و سیاسی داشتند که در نهادهای برتون وودز مجسم شد. این رویا به‌واقع در معنا و گستره، جهانی بود اما به‌دلیل ضعف اروپا پس از جنگ و تنش‌های رو به گسترش با اتحاد شوروی بر اساس سیستمی با محوریت غرب و به رهبری آمریکا شکل گرفت. هنگامی که جنگ سرد شروع شد، ایالات متحده رهبری سیستم را به‌دست گرفت، تعهدات و نقش‌های کارکردی جدید را، هم در اقتصاد و هم در امنیت اتخاذ کرد. در واقع سیستم سیاسی و اقتصادی ایالات متحده به بخش مهم نظم هژمونیک مبتنی بر اصول لیبرال تبدیل شد. نقطه عطف دیگر در پیشرفت بین‌الملل‌گرایی لیبرال بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم شروع شد؛ گرچه با سرعت کمی ریشه دواند و به رقابت با مظاهر سیستم وستفالیایی پرداخت. این دوره با گسترش جهانی حقوق انسان که در (منشور) ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح شده است، مصادف بود که یک دوره رویای جالب توجه از حقوق، اشخاص، حاکمیت و نظم جهانی را شکل داد. در دهه‌های منتهی به پایان جنگ سرد، اندیشه‌های «مسئولیت برای حمایت» از حقوق و تعهدات قانونی جامعه بین‌المللی برای دخالت در امور کشورهای مستقل تعیین شد.

با عنایت به این دیدگاه، نظم نوین بین‌المللی، واقعا آمریکایی یا غربی نیست؛ به‌رغم اینکه بنا به دلایل تاریخی در ابتدای امر این طور به‌نظر می‌رسید. این نظم جدید نشان از احساس نیاز به نگاه جامع‌تری است. در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده به‌عنوان یک رهبر هژمونیک وارد عمل شد، امتیازات و مسئولیت‌های سازماندهی و اداره سیستم را برعهده گرفت. این کشور با مدیریت بر نظم متلاطم بین‌المللی که حول انسجام نهادهای چندجانبه‌گرا، اتحادها، روابط ویژه و دولت‌های متحد می‌چرخید، یک نظم سلسله‌مراتبی با ویژگی‌های لیبرال به‌وجود آورد. اما در حال حاضر، از آنجا که این سازمان هژمونیک متعلق به نظم بین‌الملل لیبرال در حال تغییر است،

ویژگی‌های سلسله‌مراتبی آن به‌رغم پایایی خصوصیات لیبرال در حال فرسایش می‌باشد. بنابراین، از آنجا که چین و سایر کشورهای در حال توسعه سعی به رقابت با برتری ایالات متحده می‌کنند - و چون در واقع رقابتی بین حقوق، امتیازات و مسئولیت‌های کشورهای راهبر در داخل نظام وجود دارد - هرچه نظم بین‌المللی از غنای بیشتری برخوردار باشد به همان اندازه دست نخورده باقی خواهد ماند. قدرت‌های در حال ظهور، در جست‌وجوی یافتن مشوق‌ها و فرصت‌هایی برای ورود و (در نهایت) ادغام در این نظم هستند تا از این طریق منافع خودشان را روزافزون نمایند. برای این کشورها، راه پیشرفت از جاده نظم بین‌الملل کنونی می‌گذرد نه خارج از آن.

### ورود به کلوب

نظم بین‌المللی لیبرال تنها مجموعه‌ای از کشورهای لیبرال دموکراتیک نیست، بلکه یک جامعه بین‌المللی مشارکتی است. این نظم شکلی از کلوب سیاسی جهانی را شامل می‌شود که ابزارهایی برای پیشرفت اقتصادی و سیاسی کشورهای عضو فراهم می‌کند. شرکت‌کنندگان در این نظم فرصت‌هایی برای تجارت، سازوکارهای حل‌وفصل مشاجرات، چارچوب‌های عمل دسته‌جمعی، توافق‌نامه‌های تنظیم‌کننده، ضمانت‌های امنیتی به متحدان و منابع در مواقع بحرانی کسب می‌کنند و به محض اینکه دلایل زیادی در مورد علت استقبال کشورهای در حال ظهور از نظم بین‌المللی لیبرال به‌دست بیاید، موانع بزرگی برای مخالفانی که در پی نابودی نظم بین‌الملل لیبرال هستند، ایجاد خواهد شد. در ابتدا باید گفت که کشورهای در حال ظهور منافع گسترده‌ای در سیستم شفاف و مبتنی بر قانون دارند. شفافیت امکان دسترسی این کشورها را به سایر جوامع برای انجام تجارت، سرمایه‌گذاری و تبادل دانش و اطلاعات مهیا می‌کند. برای مثال، چین و سایر کشورهای در حال ظهور، بدون سرمایه‌گذاری گسترده از جانب ایالات متحده و اروپا در چند دهه گذشته، سرعت بسیار کمی در مسیر توسعه خواهند داشت.

هنگامی که این کشورها رشد می‌کنند، آنها با عکس‌العمل‌های تبعیض‌آمیز و حمایت‌گر از جانب کشورهای با سرعت توسعه کمتر مواجه خواهند شد که به خاطر فقدان شغل و بازار (مناسب) مورد تهدید قرار گرفته‌اند. در نتیجه، کشورهای در حال ظهور در جست‌وجوی نهادهای و

قواعدی خواهند بود که حمایت از عضویت برابر و تبعیض‌آمیز برای آنها مهم باشد. سازمان تجارت جهانی - رسمی‌ترین و مدرن‌ترین نهاد نظم بین‌المللی جهانی - این رویه‌ها و هنجارها را پاس داشته و کشورهای در حال ظهور، اشتیاق زیادی به عضویت در سازمان مذکور دارند تا بتوانند از حقوق و حمایت‌هایی که این سازمان در اختیار آنها می‌گذارد، بهرمنند شوند. چین از قبل رابطه عمیقی با سیستم تجارت جهانی، با ۴۰٪ تولید قابل توجه ناخالص داخلی که صادرات این کشور را تشکیل می‌داد، داشته است. ۲۵٪ از این صادرات به ایالات متحده بود.

چین به خاطر علاقه این کشور به حفظ «یوان» به‌عنوان یکی از ارزهای رقابتی با دلار ایالات متحده، از قبل وارد نظم بین‌المللی شده بود. جدا از کسب اعتبار، این فرصت دست‌نیافتنی می‌توانست باعث ایجاد ثبات در نرخ ارز چین شده و موجب استقلال رهبران چینی در تنظیم سیاست‌های اقتصادی کلان شود. اما اگر چین بخواهد یوان را به‌عنوان ارز جهانی مطرح کند، باید کنترل‌های ارزی خود را کاهش داده و قواعد و نهادهای مالی داخلی خود را تقویت نماید.

همان‌طور که «بری اریچین‌گری» و دیگر مورخان اقتصادی خاطر نشان کرده‌اند، دلار ایالات متحده نقش بین‌المللی خود را پس از جنگ جهانی دوم ایفا کرده است و این امر نه فقط به خاطر این‌که اقتصاد این کشور اقتصاد بزرگی بود، بلکه به این دلیل که ایالات متحده بازارهای مالی و نهادهای داخلی قدرتمند و توسعه یافته‌ای - اعم از سیاسی و اقتصادی - را در اختیار داشت که از ثبات و شفافیت برخوردار بوده و تمایل به حاکمیت قانون داشت. چین در صورت بهره‌مندی از مزایای ارز جهانی، فشارهای ناشی از استقرار این الزامات نهادی را به جان خواهد خرید.

نخبگان بین‌الملل‌گرا در برزیل، چین و هند، هر جا که تحت تاثیر رشد جوامعشان قرار گرفته‌اند، در حال ایجاد یک شبکه جهان‌گستر برای نظم بین‌الملل شفاف و قانون‌محور هستند. این نخبگان در توافقات مهمی که به دنبال ایجاد نظم لیبرال در اوایل دهه‌های پس از جنگ پایه‌ریزی شد، مشارکت نداشتند و در پی مذاکرات دوباره‌ای برای یافتن موقعیت‌های کشورهایشان در داخل سیستم بودند. اما در عین حال، قواعد و نهادهای قدیم را قبول نداشتند. این کشورها درصدد حمایت‌ها و حقوقی هستند که نشأت گرفته از دفاع از حاکمیت وستفالیایی نظم بین‌الملل باشد. دغدغه مهم این کشورها اقتدار قدرت‌های بزرگ بود. کشورهای برزیل، چین



و هند خواهان سیاست‌های حمایتی و حقوقی مرتبط با تجارت و سرمایه‌گذاری هستند و آنها در پی کاربرد اصول و نهادهای بین‌الملل‌گرایی لیبرال در نقش سکویی برای نمایش نفوذ خود و دستیابی به مشروعیت در داخل و خارج می‌باشند. شورای امنیت سازمان ملل متحد، کشورهای گروه ۲۰، هیات‌های اجرایی نهادهای برتون وودز و ...، گام‌هایی است که کشورهای در حال ظهور غیرغربی می‌توانند به اقتدار ابرقدرت‌ها دست یافته و رهبری جهانی را اعمال کنند.

### نظم دیگری در کار نیست

۱۴۹

با این حال، هیچ منطق تشکل یافته جهانی وجود ندارد که با بین‌الملل‌گرایی لیبرال به رقابت بپردازد. یک جایگزین مهم غیرلیبرال-مدل پکن-قاعدا حول محور بلوک‌های خاص، حوزه‌های نفوذ و شبکه‌های مرکانتیلیستی شکل خواهد گرفت. این نظم ممکن است شفافیت و قانون محوری کمتری داشته و تحت رهبری یک‌سری یا مجموعه‌ای از روابط کشورها اداره شود. اما چنین سیستمی در یک مقیاس جهانی نمی‌تواند منافع کشورهای بزرگی همچون چین را ارتقاء دهد. مدل پکن زمانی کارایی خواهد داشت که یک یا تعدادی از کشورها با فرصت‌طلبی از سیستم شفاف بازارها بهره‌برداری نمایند. اما اگر همه کشورها به این کار مبادرت ورزند، دیگر سیستم شفافی در کار نخواهد بود، بلکه به یک سیستم دست‌وپا شکسته، سوداگر و حمایت‌گرای پیچ در پیچ تبدیل شده و تمام کشورها از عضویت در آن متضرر خواهند شد.

به هر حال، احتمال دارد که چین در این مسیر حرکت کند. حرکت در این مسیر، آینده‌ای را نشان می‌دهد که این کشور یک هژمون غیرلیبرال تمام‌عیاری نیست که قواعد و نهادهای جهانی را از نو رهبری کند، بلکه این عمل چیزی بیش از یک خرابکاری نیست. چین تلاش می‌کند تا هم در داخل و هم در خارج از نظم بین‌الملل به فعالیت بپردازد. در این صورت، این کشور در مدل پیشرفت توسعه‌طلبانه خود برای مقابله با فشارهای آزادسازی و دموکراسی‌سازی تا حدی به موفقیت دست خواهد یافت، اما اگر بقیه دنیا شیفته این مدل نشوند، چین خودش را در معرض فشار خواهد یافت تا طبق قواعد (لیبرال) عمل کند. این موضع‌گیری در فوریه ۲۰۱۱ اعلام شد، درست زمانی که رییس‌جمهور برزیل، دیلماروزف، به همراه تیموتی‌گیدنز، وزیر خزانه‌داری ایالات

متحده، نگرانی خود را از سیاست جاری چین بیان کردند. چین می‌تواند از نظم بین‌المللی لیبرال سواری مجانی بگیرد، اما هزینه‌های آن را باید بپردازد. در ضمن، این کشور هنوز قادر به تحمیل عقاید غیرلیبرال‌ش به جهان نخواهد بود.

با وجود این، در واقعیت امر، دموکراسی و حاکمیت قانون هنوز از شاخصه‌های نوگرایی و استاندارد جهانی برای حکومت مشروع است. به‌رغم درست بودن کاهش سرعت رشد و گسترش دموکراسی در سال‌های اخیر و عملکرد مناسب چین توسعه‌طلب در بحران اقتصادی گذشته، شواهد اندکی در دست است که نشان دهد کشورهای سلطه‌جو، بدون حرکت در یک مسیر لیبرال دموکراتیک به جوامع با پیشرفت کامل تبدیل شوند.

مشروعیت یک حزب حاکم در چین، بیشتر وابسته به توانایی کشور برای گسترش توسعه اقتصادی و کاربرد کامل آن است تا اصول سیاسی مستبدانه؛ مانند اصول حزب کمونیست کیشور محبوبانی، متفکر سنگاپوری که از افزایش قدرت چین حمایت کرده است، وی اعتراف می‌کند تا زمانی که چین یک تغییر ناگهانی (در سیاست‌هایش) ایجاد نکرده و به مردم این کشور اجازه انتخاب رهبرانش را ندهد، نمی‌تواند به هدف خود یعنی تبدیل شدن به یک جامعه توسعه‌یافته دست یابد. هیچ کس نمی‌داند که اصلاحات دموکراتیک تا چه اندازه و با چه سرعتی در چین شروع خواهد شد، اما به نظر می‌رسد، رشد طبقه متوسط، نخبگان اقتصادی و گروه‌های حقوق بشر باعث اعمال فشار بر آنان خواهد شد. دولت چین به‌طور حتم، سخت‌نگران تداوم طولانی‌مدت حاکمیت یک حزب است و در دوره در حال تکوین اعتراضات علیه رژیم‌های مستبد عرب، این کشور تلاش زیادی در جلوگیری از تجمعات دانشجویی کرده و روزنامه‌نگاران خارجی را کنترل می‌کند.

در خارج از چین، دموکراسی تقریباً یک آرمان جهانی شده است. همان‌طور که «آمارتیاسن» اقتصاددان می‌گوید: گرچه دموکراسی هنوز کاربرد جهانی نیافته است و یا در واقع مقبولیت عالم‌گیر ندارد، اما به‌طور کلی، در جو افکار جهانی، حاکمیت دموکراتیک موقعیتی را یافته است که به‌عنوان یک حق عمومی در نظر گرفته می‌شود. همه نهادهای رهبری سیستم جهانی، دموکراسی را به‌عنوان شکل مناسب و عادلانه حکومت می‌پذیرند و هیچ آرمان سیاسی نه‌تنها

قادر به رقابت با آن نیست، حتی نمی‌تواند در کنار آن هم قرار گیرد. رکود اخیر در اقتصاد جهانی، اولین نابسامانی اقتصادی بزرگ در جهان پس از جنگ بود که از ایالات متحده شروع شد و تردیدهای زیادی درباره اقتصاد جهانی تحت رهبری آمریکا و اعتبار ویژه اقتصادی واشنگتن برانگیخت. راهبردهای نئولیبرالیسم و مبانی بازار، به‌ویژه در میان اقتصادهای در حال ظهور، از اعتبار افتاد. اما بین‌الملل‌گرایی لیبرال مشابه نئولیبرالیسم یا اصول بازار نیست. بین‌الملل‌گرایی لیبرال که ایالات متحده در دهه ۱۹۴۰ شکل داده بود، مجموعه کلی‌تری از ایده‌ها را درباره بازارها، شفافیت و ثبات اجتماعی نمایان می‌ساخت. بین‌الملل‌گرایی لیبرال اقدامی بود برای ایجاد یک اقتصاد جهانی باز و سازگاری آن با رفاه اجتماعی و ثبات شغلی. رهبران پس از جنگ به‌خوبی می‌دانستند حمایت داخلی پیوسته و مداوم از شفافیت در بازار، تنها زمانی ممکن خواهد بود که کشورها نیز مقررات و حمایت‌های اجتماعی را که برای حراست از ثبات اقتصادی لازم است، به‌کار بندد. در حقیقت، تلاقی مفاهیم امنیت ملی و امنیت اقتصادی در دهه ۱۹۴۰ آشکار شد و در اصلاحات جدید و تفکر جنگ جهانی دوم درباره چگونگی حفظ ثبات لیبرال دموکراسی‌ها منعکس گردید. اعلان منشور آتلانتیک توسط روزولت و وینستون چرچیل و توافق‌نامه‌های برتون وودز، به‌ترتیب در سال‌های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۴ اقدامات اولیه برای تشکیل رویای شفافیت اقتصادی و ثبات اجتماعی بود. ایالات متحده به‌خوبی در دستیابی مجدد و تولید دوباره این رویکرد عمل خواهد کرد. دنیا در حال روی برگرداندن از شفافیت و بازارها نیست، بلکه در جست‌وجوی نگاهی جامع‌تر از ثبات و امنیت اقتصادی است.

### دلایل اطمینان دوباره به نظم بین‌الملل‌گرای لیبرال

قدرت‌های در حال ظهور، دلیل دیگری برای استقبال از قواعد و نهادهای کنونی جهانی را خواهند داشت و در نیل به این هدف زمانی که قدرتمند شدند، اطمینان دوباره‌ای به همسایگان‌شان خواهند بخشید. یک چین قوی‌تر و قدرتمندتر، به‌خصوص اگر سیاست‌های خصمانه به خرج دهد و انگیزه‌های تجدیدنظرطلبانه‌ای به نمایش گذارد، به‌طور بالقوه باعث کاهش امنیت برای کشورهای هم‌جوار خود خواهد شد. از آنجا که چنین سیاستی مقدمه یک

عکس‌العمل متوازن‌کننده خواهد بود، پکن انگیزه‌هایی که نشان از خویشتن‌داری است، بروز می‌دهد. چین با شرکت در نهادهای مختلف منطقه‌ای و جهانی راه‌های دستیابی به آن را خواهد یافت. اگر امید این کشور به مجاب کردن همسایگانش باشد که به یک عمل صلح‌آمیز مبادرت کرده است، باید هم‌گرایی بیشتری با نظم بین‌المللی داشته باشد. چین در گذشته، شمه‌ای از چنین واکنشی را تجربه کرده است. سال گذشته، نیروهای نظامی‌اش یکسری اقدامات تحریک‌آمیز - مانند مانورهای دریایی - در جنوب چین انجام داد؛ اقداماتی که به منظور حمایت از ادعاهای دولت در ارتباط با حقوق استقلال درباره جزایر و آب‌های مورد اختلاف بود. بسیاری از کشورهای معارض با چین در مورد ادعاهای این کشور، در نشست منطقه‌ای اتحادیه ملل آسیای جنوب شرقی (آسه آن) در ماه جولای برای رد و تقبیح توسعه‌طلبی چینی‌ها به ایالات متحده پیوستند و دسترسی آزادانه به آب‌های آسیایی و احترام به حقوق بین‌الملل را مورد تایید دوباره قرار دادند. در ماه سپتامبر، یک قایق ماهی‌گیری چینی که مشغول ماهی گرفتن نزدیک سواحل بود، توسط ژاپنی‌ها در شرق دریای چین مورد تفتیش قرار گرفت. پس از بازداشت خدمه قایق ماهی‌گیری توسط مقامات ژاپنی، چین با آنچه که یک روزنامه‌نگار ژاپنی از آن به‌عنوان نبرد سیاسی شک و بهت توصیف کرد، با به حال تعلیق درآوردن تماس‌ها در سطح وزرا، خواستار عذرخواهی این کشور شد، چندین کارگر ژاپنی را بازداشت کرده و با قطع موقتی صادرات مواد معدنی کمیاب به ژاپن از خود واکنش نشان داد. چنین اعمالی - که بازتاب‌هایی از سیاست خارجی خصمانه‌تر تهاجم‌آمیز بود - آسه آن، ژاپن و کره جنوبی را به‌نحو چشمگیری تحت فشار قرار داد تا به ایالات متحده نزدیک‌تر شوند.

به موازات افزایش قدرت نظامی و اقتصادی چین، همسایگان این کشور درباره تهاجم چینی‌ها احساس خطر بیشتری کردند و پکن انگیزه‌ای برای نگرانی‌های آنها شد. البته ممکن است که در چین برخی از نخبگان علاقه‌مند به اعمال محدودیت نباشند، اما تا زمانی که چین مشتاق به عدم کاربرد محدودیت است، خود را ناگزیر از نشان دادن نیت صلح‌جویانه خواهد یافت؛ با افزایش حضور در نهادهای کنونی (بین‌الملل و منطقه‌ای) مانند نشست منطقه‌ای آسه آن و اجلاس سران آسیای شرقی یا همکاری با قدرت‌های بزرگ دیگر در منطقه برای ایجاد نهادهای جدید. البته،

این رویکرد، رویکردی است که ایالات متحده در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم بدان مبادرت ورزید. این کشور در لایه‌های مختلفی از نهادهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی منطقه‌ای و جهانی و ایجاد نهادهای جدید به عمل پرداخت. در نتیجه رفتار خود را قابل اطمینان‌تر و دست‌یافتنی‌تر کرده و انگیزه‌های سایر کشورها را برای تضعیف آن از طریق ایجاد ائتلاف‌های متعارض کم‌رنگ نموده است.

در یک نگاه کلی‌تر، با عنایت به مشکلات روزافزون در سده بیست و یکم، انگیزه‌های زیادی در میان همه قدرت‌های بزرگ برای پاسداشت سیستم بین‌الملل شفاف و قانون محور وجود دارد. در جهان وابستگی متقابل اقتصادی امنیتی، هزینه‌های عدم پیروی از اصول چندجانبه و درگیر نشدن در پیوندهای جمعی افزایش یافته است. زمانی نظام اقتصادی جهانی از ویژگی‌های وابستگی متقابل بیشتر بهره‌مند می‌شود که همه کشورها - حتی کشورهای بزرگ و قدرتمند - موفقیت خود را به تنهایی تضمین کنند. رشد وابستگی متقابل در حوزه امنیت، نیاز به ایجاد نهادها و قواعد چندجانبه را گریزناپذیر کرده است. هم‌اوقات‌های بلامنازع و هم‌قدرت‌های بزرگ در حال ظهور، تهدیدات کمی را از جانب تحرکات گسترده نظامیان در مرزها نسبت به تهدیدات فراملی مانند تروریسم، تغییرات آب و هوایی و بیماری‌های فراگیر احساس می‌کنند. تحولات جاری در یک کشور - مانند افراط‌گرایی، انتشارات کربن یا ناکامی‌های سلامت عمومی - می‌تواند به‌طور فزاینده‌ای به ضرر کشور دیگر باشد.

تشدید وابستگی متقابل اقتصادی و امنیتی، این انگیزه را برای ایالات متحده و سایر کشورهای قدرتمند به‌وجود آورده است تا در پی اشکال جدید و گسترده‌ای از همکاری چندجانبه باشند. حتی هم‌اکنون، ایالات متحده، چین و سایر کشورهای در حال ظهور را وارد این برنامه که شامل همکاری گسترده در زمینه‌هایی چون انرژی‌های پاک، حفاظت از محیط زیست، عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای و مدیریت اقتصادی جهانی می‌باشد، کرده است. قدرت‌های بلامنازع و در حال ظهور ممکن است در مورد چگونگی دقیق ادامه این همکاری‌ها با هم اختلاف نظر داشته باشند، اما همه آنها انگیزه‌هایی برای اجتناب از ایجاد خلا (مانع) در خود نظم چندجانبه‌ای دارند. بدین سان این کشورها روز به روز اشکال جدید و گسترده‌تری از بین‌الملل‌گرایی لیبرال را تجربه خواهند کرد.

### دیگر زمان تجدیدنظر فرا رسیده است

اظهارنظرهایی که درباره افول قدرت آمریکا مطرح می‌شود، تغییرات واقعی حادث در جهان امروز را نادیده می‌گیرد. چیزی که در حال رخ دادن است افول آمریکا نیست، بلکه فرآیند پویایی در جریان است که کشورها در حال جبران مافات بوده و پیوندها در حال رشد می‌باشند. در یک نظم بین‌الملل شفاف و قانون محور، این چیزی است که باید اتفاق بیفتد. اگر معماران نظم لیبرال پس از جنگ زنده بودند تا سیستم امروزی را ببینند، فکرش را هم نمی‌کردند که رویایشان تا این حد موفق بوده باشد. بازارهای آزاد و دموکراسی گسترش یافته‌است. جوامع غیرغربی در حال توسعه تجارت و پیشرفت هستند. امروز ایالات متحده، متحدان بیشتری را نسبت به دوران جنگ سرد دارد. کشورهای هژمونیک رقیب با برنامه‌های تجدیدنظرطلبانه و غیرلیبرال در صحنه جهانی منزوی شده‌اند. به سختی می‌توان قضاوت کرد که این پیشرفت‌های تاریخی در جهان بیانگر داستان افول آمریکایی و فروپاشی نظم لیبرال آن است. به هر حال نظم بین‌الملل لیبرال، دانه‌های نارضایتی را در درون خود کاشته است؛ چون به‌طور معماگونه‌ای، چالش‌هایی را که امروزه با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند؛ مانند: ظهور کشورهای غیرغربی و تهدیدهای فراملیتی، ساخته و پرداخته موفقیت خود می‌داند. اما راه‌حل‌های این مشکلات، هم‌گرایی قدرت‌های در حال ظهور و حل دسته‌جمعی موانع حامیان قدیمی این نظم و سهام‌داران جدید را مجبور به تجدیدنظر در برنامه‌های خود کرده است. تقسیمی که در آینده در جهان سیاست صورت خواهد گرفت، میان ایالات متحده (و غرب) و کشورهای نوظهور غیرغربی نیست، بلکه تقابل میان تجدیدنظرطلبان و طرفداران گسترش سیستم امروزی ترتیبات مدیریت چندجانبه و کشورهایایی که بر اساس حوزه‌های نفوذ درصد حرکت در یک مسیر غیرصلح‌جویانه یا غیرجمعی هستند، خواهد بود. این خطوط گسل نه با جغرافیا انطباق دارد و نه دنیا را به غرب و غیرغرب تقسیم می‌کند. این تقسیم حامیان پرشور و حرارتی در سازمان ملل، سازمان تجارت جهانی و نظم بین‌المللی مبتنی بر قانون در آسیا و نیز در میان انزوگرایان، حمایت‌گرایان و فرق و احزاب ضد بین‌الملل‌گراست. نظم بین‌المللی لیبرال در طول چندین دهه به موفقیت‌هایی نایل شده است، چون قواعد و نهادهای آن تنها تجارت آزاد و بازارهای آزاد را حفظ نکرده‌اند، بلکه

ابزارهایی برای دولت‌ها جهت مدیریت وابستگی متقابل اقتصادی و امنیتی فراهم کرده‌اند. بنابراین، برنامه تجدیدنظر در اصول نظم بین‌المللی لیبرال باید با چنین الزامی به کار افتد؛ یعنی حمایت از ظرفیت‌های دولت‌های ملی برای مدیریت و نیل به اهداف امنیتی و اقتصادی آنها. هنگامی که از انسجام هژمونیک نظم بین‌المللی لیبرال به تدریج کاسته می‌شود، کشورهای بیشتری به قدرت و اقتدار دست می‌یابند. این جهان، هنوز جهانی است که ایالات متحده خواهان سکنی گزیدن در آن است. آرایش گسترده‌تر کشورها با اداره سیاسی و اقتصادی جهان را تقسیم خواهد کرد و آمریکا با وجود سیستم گسترده و فراگیری از اتحادهایش، در مرکز ثقل نظم جهانی باقی خواهد ماند. کشورهای نوظهور تنها در صحنه جهانی قدرتمند نمی‌شوند؛ آنها در مناطق خودشان نیز به قدرت دست پیدا می‌کنند و این باعث ایجاد نگرانی و ناامنی‌هایی می‌شود؛ به این ترتیب که چرا کشورها برای (حفظ) امنیت و همکاری به واشنگتن متوسل خواهند شد. در این عصر جدید از نظم بین‌المللی، ایالات متحده نمی‌تواند حاکم باشد، اما هنوز توان رهبری دارد.